



Rafsanjan branch

Examining Russia's foreign policy towards Ukraine from the perspective of aggressive realism (2020-2000)

Received : 2024/01/21

ISSN 9387-3041

Accepted: 2024/05/01

abstract



Mohammad Baqer Makrami

Lecturer and guest lecturer of Ahl al-Bayt International University and PhD student of Political Science at Shahid University, Tehran, Iran

EMAIL: bagher.mokarami@ut.ac.ir

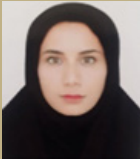
Orcid.0009-0003-6414-2155

Asif Watanyar

Master's student of International Relations at Ahl al-Bayt International University

EMAIL: watanyarasef@gmail.com

Orcid.0000-0002-3570-2761



Mahdia Shadmani :

PhD in international relations, researcher and university lecturer

EMAIL: Shadmani.mahdiye@yahoo.com

Orcid.0009-0005-8388-9718

Hadith Baqerinia:

PhD student of political science, Shahid University, Tehran, Iran

EMAIL: hadisbagherinia@alumani.um.ac.ir

Orcid.0009-0002-8049-7151

The foreign policy of the countries shows the goals that the governments are trying to achieve in the foreign field. The goals and national interests of countries are considered in the decision-making process and based on national values and beliefs and the decision-makers' understanding of them, determining the means and facilities for their provision is considered. Therefore, the main question of this research is how to examine Russia's foreign policy towards Ukraine from the perspective of aggressive realism between 2000 and 2020? What was the purpose of this research on Russia's foreign policy towards Ukraine based on the theory of aggressive realism between 2000 and 2020, and what was the internal view of Russia's foreign policy in the contemporary era, especially during the presidency of Vladimir Putin, and what was Russia's role in the current crisis in Ukraine? It is the amount that I will explain. The method of data collection in this research is based on the documentary method, descriptive analytical library and data collection in the form of a library and with a survey tool. The results and findings of the research showed that Russia is based on the principle of normative power; and increasing its power against the limitations of the West and NATO, economic modernization, achieving its rightful position in the processes of global competition, and restoring Russia's position in the international arena as a major world power, making the aggressive process against Ukraine the basis of its foreign policy have given.

Key words: Foreign policy, Russia, Ukraine, aggressive realism

بررسی سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین از منظر رئالیسم تهاجمی (۲۰۰۰-۲۰۲۰)

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۲

ISSN 9387-3041

تاریخ ارسال: ۱۴۰۲/۱۱/۰۱

چکیده

سیاست خارجی کشورها نشان دهنده اهدافی است که دولت‌ها در عرصه خارجی در پی دست‌یابی به آن هستند. اهداف و منافع ملی کشورها در فرایند تصمیم‌گیری و براساس ارزش‌ها و باورهای ملی و درک تصمیم‌گیرندگان از آنها تعیین ابزارها و امکانات برای تأمین آنها مدنظر قرار می‌گیرد. بنابراین سوال اصلی این پژوهش بررسی سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین را از منظر رئالیسم تهاجمی بین سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ چگونه میتوان مورد بررسی قرار داد؟ هدف این تحقیق سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین براساس نظریه رئالیسم تهاجمی بین سالهای ۲۰۰۰ الی ۲۰۲۰ چگونه بوده و دیده‌گاه‌های درونی سیاست خارجی روسیه در دوران معاصر مخصوصاً در زمان ریاست جمهوری والادامیر پوتین به چه شیوه بوده و نقش روسیه در بحران کنونی اوکراین به چه میزان بوده که مورد تبیین قرار خواهم داد. روش جمع‌آوری معلومات در این تحقیق بر اساس روش اسنادی، کتابخانه‌ی توصیفی تحلیلی و گردآوری معلومات به صورت کتابخانه‌ای و با ابزار فاش برداری است. نتایج و یافته‌های تحقیق نشان داد که روسیه بر اصل قدرت هنجارمند؛ و افزایش قدرت خود در برابر تحدیدات غرب و ناتو، نوسازی اقتصادی، دستیابی به جایگاه بایسته در فرایند‌های رقابت جهانی، و اعاده جایگاه روسیه در عرصه بین‌الملل به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی روند تهاجمی را در مقابل اوکراین، مبنای سیاست خارجی خود قرار داده است.

کلید واژه‌ها: سیاست خارجی، روسیه، اوکراین، رئالیسم تهاجمی

پژوهش نامه ایرانی روابط بین الملل
سال دوم، شماره سوم، بهار ۱۴۰۳



محمد باقر مکرمی

مدرس و مدعو دانشگاه بین‌المللی اهل بیت
علیهم السلام و دانشجوی دکتری علوم سیاسی
دانشگاه شاهد، تهران، ایران

EMAIL: bagher.mokarame@ut.ac.ir

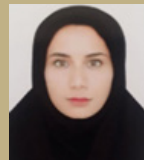
کد ارکید: 0009-0003-6414-2155

آصف وطن یار

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل
دانشگاه بین‌المللی اهل بیت علیهم السلام

EMAIL: watanyarasef@gmail.com

کد ارکید: 0000-0002-3570-2761



مهديه شادمانی

دکتری روابط بین‌الملل، پژوهشگر و مدرس دانشگاه
EMAIL: Shadmani.mahdiye@yahoo.com

کد ارکید: 0009-0005-8388-9718

حدیث باقری نیا

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شاهد،
تهران، ایران

EMAIL: hadisbagherinia@alumani.

کد ارکید: 0009-0002-8049-7151

سیاست خارجی کشورها نشان دهنده اهدافی است که دولت‌ها در عرصه خارجی در پی دست‌یابی به آن هستند. اهداف و منافع ملی کشورها در فرایند تصمیم‌گیری و براساس ارزش‌ها و باورهای ملی و درک تصمیم‌گیرندگان از آنها تعیین ابزارها و امکانات برای تامین آنها مدنظر قرار می‌گیرد. سیاست خارجی یا رفتار دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، یکی از مباحث اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. دانشوران این رشته تلاش دارند علت رفتار و سیاست‌های متفاوت یا مشابه دولت‌ها را در عرصه بین‌المللی درک کنند. بررسی سیاست خارجی، در آغاز، تحت تأثیر نظریه واقع‌گرایی بود و در آن قالب مورد ارزیابی قرار می‌گرفت. از دید واقع‌گرایی، نظام اقتدارگرایز (آنارشی) بین‌المللی، اصل خودیاری دولت‌ها، تلاش برای حفظ و افزایش قدرت، نقش تعیین‌کننده منافع ملی در هدایت سیاست خارجی کشورها، دیپلماسی و موازنه قدرت، پارامترهای اصلی در تعیین رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی هستند. اهمیت اوکراین به عنوان یکی از کشورهای جهان در عرصه بین‌الملل به واسطه ویژگی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک باعث شده است تا این منطقه را یکی از مهم‌ترین محورهای رقابت میان روسیه و آمریکا در عرصه بین‌المللی مبدل سازد. تلاش‌های آمریکا و غرب برای گسترش ارزش‌های غربی و ترویج دموکراسی در اوکراین به عضویت در آوردن اوکراین در سازمان نظامی ناتو و اتحادیه اروپا همگی نشان از جدا کردن اوکراین از مدار روسیه دارد. ویژگی‌های خاص ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک اوکراین این کشور را به صحنه درگیری و رقابت روسیه و غرب به رهبری آمریکا تبدیل کرده است. به نظر می‌رسد برای درک عمیق و دقیق بحران اوکراین نیاز به شناخت جایگاه مهم این کشور از ابعاد مختلف برای روسیه و غرب است. اهمیت اوکراین از ابعاد متفاوت که قدرت‌های درگیر در این بحران، مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل بوده و پیامدهای این تقابل می‌تواند تأثیرات مستقیم و غیرمستقیمی را در سطح منطقه و جهان به دنبال داشته باشد. پس از استقلال اوکراین از یک طرف جامعه روسیه و سیاست‌مداران آن، اوکراین را دولتی مستقل و ملتی جدا شده نمی‌دانستند و از طرف دیگر، دولت اوکراین قصد داشت حاکمیت و استقلال سیاسی خود را در روابط با روسیه حفظ نمایند و در این راستا همواره تلاش کرده حتی به ضرر اقتصادی داخلی خود، حاکمیت ملی‌اش را افزایش دهد و با نزدیک شدن به غرب استفاده از کمک‌های غربی و نهادها و ناتو از تأثیر و فشار همسایه شرقی خود بکاهد. در مقابل روسیه نیز همواره با تلاش‌های یک‌جانبه گرایانه دولت اوکراین در حرکت به سمت غرب مخالف بوده است. این رو در روابط میان دو کشور مستقل همان ابتدا مشکلات بزرگی وجود داشته است. تعامل دوسویه دولت اوکراین و غرب برای نزدیک شدن به یکدیگر که با فروپاشی اتحاد شوروی آغاز و با انقلاب نارنجی در سال ۲۰۰۴ به اوج خود رسید، اکنون در پرتو تحولات اخیر اوکراین جانی دوباره گرفته است. حوادث اوکراین نشان دهنده آن است

که غرب در سیاست خارجی اوکراین جایگاه با اهمیتی دارد و این مسئله ای است که همواره روسیه و اوکراین را در تقابل با یکدیگر قرار داده است اما با توجه به اینکه سیاست خارجی، حاصل تلقیق دو عامل فرصت و محدودیت است و تنها با اتخاذ سیاست های متعادل و برآمده از تلفیق منافع گروه های مختلف در یک کشور می توان به کسب حداکثری منافع ملی در عرصه خارجی امیدوار بود، اوکراین نیز نمی تواند نسبت به خواسته ها و منافع گروه های طرفدار روسیه در کشور بی تفاوت باشد و نقش محدود کننده روسیه در حرکت به سمت نهادها نظامی ناتو را نادیده انگارد. بنابراین سوال اصلی این نوشتار چگونگی بررسی سیاست خارجی روسیه را در قبال اوکراین بر اساس نظریه رئالیسم تهاجمی بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۰ مورد بررسی و تبیین قرار داده و همچنان سیاست خارجی روسیه در قبال بحران کنونی اوکراین را چگونه می توان سیاست تهاجمی تلقی کرد؟ که در این تحقیق ابتدا به بررسی اهمیت و موقعیت اوکراین و دلایل و عوامل وقوع بحران ها در اوکراین را، از ابعاد مختلف و سپس سیاست خارجی روسیه را در قبال این کشور در چارچوب نظری رئالیسم تهاجمی، دیدگاه ها و مناظره درونی سیاست خارجی روسیه را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد روش جمع آوری داده ها در تحقیق پیشرو توصیفی-تحلیلی بوده و جمع آوری معلومات و اطلاعات از طریق منابع و کتب دست اول، مجلات تخصصی و منابع انترنتی، و مقالات مرتبط با موضوع تحقیق به انجام رسیده است.

پیشنه تحقیق

۱: ترابی، کیانی، تحقیقی را تحت عنوان «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر واقع گرایی ساختاری تدافعی» در سال ۱۳۹۳ انجام دادند. سوال اصلی این تحقیق که آیا واقع گرایی تدافعی می تواند سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین را تبیین کند؟ هدف این پژوهش در رابطه به بررسی ماهیت بحران اوکراین و دلایل وقوع آن از ابعاد متخلف داخلی و بین المللی پرداخته اند. و نتایج این تحقیق این بود که روسیه به درستی درک نموده تهدید را از جانب غرب و در صد یک تصمیم درست بوده است و از آن جایی که در رویکرد واقع گرایی ساختاری تدافعی کشوری که احساس تهدید می کند با توجه به قدرتمند بودن، اصل توازن را مورد توجه قرار میدهد. چون روسیه از نظر قدرت هسته ای منابع انرژی، و مزیت های ژئوپلیتیک جایگاه قدرت بزرگ را دارا می باشد بنابراین منطق واقع گرایی تدافعی حکم می کند که این کشور دست به واکنش سریع در برابر تهدید بزند و روش تحقیق شان توصیفی-تحلیلی و جمع آوری اطلاعات از کتب و مقالات و منابع انترنتی مرتبط به موضوع بودن.

۲: صارمی، ترابی، مقاله پژوهشی را تحت عنوان «تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین از منظر رئالیسم کلاسیک» در سال ۱۳۹۵ انجام دادند که سوال اصلی این پژوهش که آیا می توان سیاست جارگی روسیه در جریان بحران اوکراین را از منظر رئالیسم کلاسیک بررسی کرد. و هدف تحقیق شان بررسی رئالیسم به عنوان مکتب نظری و بیان ویژه گی های رئالیسم کلاسیک، سیاست خارجی روسیه در دوران ملی گراها بررسی می شود. نتایج این تحقیق نشان میدهد که براساس نظریه رئالیسم کلاسیک روسیه تلاش می کند با ایفای نقش موثرتر در معادلات

جهانی، از نظر استراتژیکی نیز مستقل عمل نماید. به همین دلیل روسیه طی سال های گذشته نمایانگر استفاده از ابزار گوناگون جهت دستیابی به اهداف و مقاصد مسکو بوده است. بحران اوکراین و نقش آفرینی روسیه در کریمه نمودی از عینیت یافتن دکترین جدید روسیه است سه موضوع کلیدی «احساس ناامنی در پرتو آنارشی»، «کم اهمیتی نهاد های بین الملل»، و قدرت نظامی به مصداق اولویت» که در رئالیسم کلاسیک و افکار توسیدید و ماکیاولی توماس هابز و مورگنتا به وضوح قابل مشاهده است.

۳: کرم زادی، خوانساری فرد، تحقیقی را تحت عنوان «بررسی روابط اوکراین و روسیه و ریشه یابی زمینه های بحران ۲۰۱۴» در سال ۱۳۹۳ انجام دادند. سوال اصلی این نوشتار این بود که بحران های سیاسی در اوکراین تا چه حد متاثر از سیاست خارجی این کشور در قبال روسیه و غرب بوده است؟ هدف از تحقیق بررسی سیر روابط روسیه و اوکراین ریشه های بحران ۲۰۱۴ در این کشور بوده است. نتایج و یافته های تحقیق نشان میدهد که نزدیکی و اشتراکات فرهنگی و تاریخی میان روسیه و اوکراین، حضور تعداد قابل توجهی از ورس ها در اوکراین، تمایل عمیق سکنه شرقی اوکراین به روسیه و موقعیت ژئوپلیتیک خاص اوکراین که به نوعی برای روسیه دروازه اروپا محسوب می گردد از جمله عوامل مهم و تاثیر گذار بر روند نزدیکی و ارتباط دو همسایه به حساب می آید.

۴: دولتشاهی، مقاله پژوهشی را در تحت عنوان «سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین از تعامل تا تقابل با غرب» در سال ۱۳۹۳ انجام دادن. سوال اصلی این تحقیق بررسی سیاست خارجی روسیه و تقابل با غرب چگونه میتواند در عرصه بین الملل تاثیر گذاری داشته باشد؟ هدف شان از تحقیق بر اساس چارچوب نظریه رئالیسم و پراگماتیسم سیاست خارجی روسیه را در دوران پوتین بررسی نموده تا عرصه تقابل آن با غرب در حوزه های مختلف نشان داده شود. نتایج و یافته های تحقیق نشان میدهد که سیاست خارجی روسیه در دوران اول ریاست جمهوری پوتین و تعامل و تقابل با غرب بر اساس روی کرد عمل گرایانه و هم گرایی و عدم تقابل با جامعه بین الملل را در پیش گرفت. اما در دوران دوم ریاست جمهوری پوتین هنگامی که وضعیت اقتصادی کشورش سامان پیدا می کند و از سوی دیگر متوجه محدودیت های سیاست تهاجمی امریکا شکست پذیری این کشور در عراق و افغانستان می گردد، سیاست تدافعی خود را در قبال غرب رها می کند و به سیاست خارجی تهاجمی گرایش پیدا می کند. روش پژوهش

در این پژوهش با توجه به ماهیت موضوع مورد بررسی، از روش توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده و در آن سعی شده است با استفاده از منابع کتابخانه ای (اعم از کتاب، مقاله و دیگر منابع مکتوب فیزیکی و مجازی) برای استدلال های پژوهش، توجیه قانع کنندهای آورده شود.

چاچوب نظری

همانطوریکه که موضوع تحقیق در رابطه به سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین از منظر رئالیسم تهاجمی است در این راستا رویکرد نظریه واقع گرایی تهاجمی را منظر جان مرشایمر در رابطه به سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین مورد تجزیه و تحلیل

قرار خواهیم داد. رئالیسم بعنوان مکتب نظری غالب روابط بین الملل محسوب می گردد. سایر نظریه های روابط بین الملل اغلب بعنوان واکنشی در برابر این نظریه نگاشته می شود. مفروضات اصلی واقع گرایان دولت ها کنشگران اصلی روابط بین الملل هستند، اصول اخلاقی جهان شمول در مورد دولت ها کاربردی ندارند، دولت ها منافع را بر اساس قدرت محاسبه می کنند. حقوق و نهاد های بین المللی در روابط بین الملل نقش چندانی ندارد سیاست توازن قدرت در روابط بین الملل برتری دارد، نظام بین الملل آنارشیک است که دولت ها به همدیگر اعتماد و اطمینان کافی ندارند و زور عنصر مفید و کاربردی در در روابط بین الملل است، اصلی ترین منفعت دولت بقای آن است (میرشایمر، جان، ۱۳۹۰: ۳۸).

واقع گرایی تهاجمی چنین استدلال می کنند که نظام انارشی دولت ها را وادار میسازد قدرت نسبی خود را به حداکثر برسانند. امنیت و بقا در درون نظام بین الملل هرگز قطعی نیست و دولت ها می کوشد با به حداکثر رساندن قدرت و نفوذ خود، امنیت خویش را به حداکثر برسانند. البته اکثر دولت ها همواره درگیر توسعه گرایی نامحدود نیستند و در مواردی که منافع این امر بیش از هزینه های آن باشد، به آن مبادرت می نمایند. از دید واقع گرایان تهاجمی، انارشی بین المللی حائز اهمیت زیادی است. این انارشی عموماً وضعیتی هابزی است که در آن امنیت امری کمیاب است و دولت ها می کوشد با به حداکثر رساندن امنیت نسبی خود به آن نایل شوند. در این جهان، دولت ها خرد ورزی که به دنبال امنیت اند، به انجام اقداماتی تمایل دارند که ممکن است به تعارض با دیگران منجر شود. از این منظر، تفاوت های داخلی میان کشور ها نسبتاً بی اهمیت است، زیرا فرض بر این است که فشار های نظام بین الملل آن قدر قوی است که باعث می شود دولتهایی که در وضعیت مشابهی اند رفتار مشابهی داشته باشند. بنابراین با بررسی توانمندی ها و محیط بیرونی دولت ها می توان رفتار آنها را فهمید (مشیر زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۰).

فرید ذکریا و جان مرشایمر از مهم ترین نظریه پردازان رئالیسم تهاجمی دانست که فرید ذکریا بر آن است که تاریخ نشان می دهد دولت ها در شرایطی که به شکل فرایندی ثروتمند می شوند، به ایجاد ارتش های بزرگ روی میاورند، خود را درگیر مسائل خارج از مرز های شان می کنند، و به دنبال افزایش نفوذ بین المللی خود می روند. و یا به عبارت دیگر، توانمندیهای نسبی تا حد زیادی به نیت دولت های شکل می دهند. هنگامی که دولتی قدرتمند تر می شود می کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حد اکثر برساند و محیط بین المللی خود را کنترل نمایند. بنابراین دولت ها در مواردی که تصمیم گیرندگان اصلی آنها تصور کنند توانمندی نسبی کشور بیشتر شده است، راهبردی های تهاجمی و با هدف پیشینه سازی نفوذ را دنبال خواهد کرد (گریفیتس، مارتین، ۱۳۹۶: ۶۰-۶۲).

از دید جان مرشایمر دولت ها در جهانی زنده گی می کند که سرشار از تهدیدات و واحد های اند که تمایل دارند قدرت خود را به اکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند. هدف اصلی هر دولتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی به حد اکثر برساند، که این به معنای کسب قدرت به زبان دیگران است، درست است که در طول تاریخ روابط بین الملل شاهد تنش زدایی هم بودیم اما اینها همه تلاش

های بوده اند، برای ایجاد فرصت و استفاده از آن در موقعیتی بهتر، به نظر مرشایمر دلیل اصلی قدرت طلبی دولت ها را باید در سه چیز جستجو کرد ساختار آنارشیک نظام بین الملل، توانمندی های تهاجمی که همه دولت ها از آن بر خوردارند؛ و عدم اطمینان در مورد نیت و مقاصد دشمن، بیشتری چیزی که در این میان برای تبیین روابط بین الملل اهمیت دارد عوامل ساختاری مانند آنارشی و توزیع قدرت اند. او کمتر به عوامل داخلی، همچون ملاحظات سیاسی داخلی و ایدئولوژی توجه دارد. بر خلاف واقع گرایی کلاسیک، سرشت قدرت طلب و جنگ بشر را نیز مهم نمی داند (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۳۱). جان مرشایمر در اشاره به نظریه های مختلف رئالیستی معتقد است که اگر چه نظریه های رئالیستی بسیاری وجود دارد که به جنبه های مختلف قدرت می پردازد، در این میان دو نظریه در صدر قرار می گیرند، رئالیسم کلاسیک که در کتاب سیاست میان ملت ها هانس مورگنتا بدان اشاره شده و رئالیسم تدافعی که عمدتاً در کتاب تئوری سیاست بین الملل کنت والتز به شکلی اساسی ارائه شده است. وی سپس نظریه رئالیسم تهاجمی خود را بعنوان یکی دیگر از نظریه های رئالیستی مهم و متمایز از دو نظریه نخست مطرح می کند. جان مرشایمر مبنای تقسیم بندی خود را دو نکته عمده رئالیست ها قرار می دهد. یکی انگیزه دولت ها جهت رقابت برای قدرت و دیگری میزان قدرتی که دولت ها در پی کسب آن هستند. در این اساس وی قائل به سه وریکرد رئالیسم فطری بشر، رئالیسم تدافعی با محوریت نظریه کنت والتز و رئالیسم تهاجمی است که خود وی ارائه می دهد. مرشایمر مانند سایر سایر واقع گرایان نهاد های بین المللی را مهم تلقی نمی کند. درست است که دولت ها گاهی از طریق نهاد ها عمل می کنند، اما آنچه اصل است توزیع قدرت میان کشور ها است. این دولت های قوی اند که به نهاد ها شکل می دهند تا بتوانند سهم خود را از قدرت جهانی را حفظ کنند یا حتی آن را افزایش دهند. به نظر او نهاد ها در گذشته تاریخی نیز نقش چندانی در روابط بین الملل نداشته اند و این نقش افزایش نیز نیافته است. واقع گرایی تهاجمی به باور مرشایمر ابعاد تجویزی نیز دارند و تاکید می کند که دولت ها باید بر اساس آنچه واقع گرایی تهاجمی دیکته می کند عمل کنند، زیرا این بهترین راه بقا در این جهان خطرناک است. مرشایمر از نظر ساده سازی گذشته تاریخی، عدم توجه دقیق به رویداد ها و تبیین موشکافانه آنها توجه صرف به روابط میان قدرت های بزرگ، عدم توجه به عوامل داخلی به ویژه سرشت و ماهیت محدودیت های حقوقی، اخلاقی، و نهادی که رهبران دولت ها در عمل با آنها مواجهه اند. مورد انتقاد قرار میدهند (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۳۲).

دیدگاه فکری و درونی سیاست خارجی روسیه

جهان بینی ها و مکتب های فکری سیاست خارجی کشور ها، چارچوب های مفهومی در باره امور بین المللی هستند. این مکتب های فکری ممکن است از لحاظ دامنه، اهداف ابزار های سیاست خارجی با یکدیگر متفاوت باشند. برای درک سیاست خارجی هر کشوری، شناخت جهان بینی ها و مکاتب فکری آن کشور در حوزه سیاست خارجی ضرورتی اجتناب ناپذیر است. در درون هر کشوری دیدگاه های مختلف وجود دارد که از چشم انداز آن ها می توان به امور بین المللی نگریست و محیط بین المللی را از واری آن جهان بینی ها و یا مکتب های فکری مورد ارزیابی قرار داد. شناخت جهان بینی ها و یا

مکاتب فکری سیاست خارجی هر کشوری، بر امکان درک سیاست خارجی آن کشور می افزاید. پس در درون روسیه مانند سایر کشورها دیدگاه های مختلف وجود دارد که از متغیرهای گسترده ای ایده ها و باورها شکل یافته اند، بر سیاست خارجی روسیه تاثیر گذاشته است. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سیاست خارجی روسیه وارد یک دوره انتقالی شده که در این دوره شاهد غلبه سه جریان آتلانتیک گرایی در طول نیمه نخست دهه ۱۹۹۰، اوراسیایی گرایی در طول نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ و روسیه گرایی اصیل از ۲۰۰۰ تا اکنون بر سیاست خارجی روسیه هستیم.

آتلانتیک گرایان

آتلانتیک گرایی یکی از لایه های درونی هویت روسیه است. آتلانتیک گرایان روسیه را جزئی از تمدن غرب می دانند و در تضاد با اسلاو گرایی، بر اصول و ارزش های مشترک روسیه و کشورهای اروپایی غربی تاکید می کنند. در طول سه قرن گذشته عوامل بر تاکید بر ارزش های مشترک روسیه و کشورهای اروپایی غربی تاکید می کنند. در طول سه قرن گذشته عوامل مختلف اهمیت اروپا را برای روسیه برجسته کرده است. در همین راستا، آتلانتیک گراها علاوه بر تاکید ارزش های مشترک روسیه با قدرت های غرب اروپا، بر اهمیت همگرایی روسیه با دولت های اروپایی غربی برای توسعه بیش تر روسیه تاکید می کنند. در نیمه اول دوران ۸ ساله ریاست جمهوری بوریس یتسین در دهه ۱۹۹۰، دیدگاه هویتی آتلانتیک گرایی عنصر تعیین کننده سیاست خارجی روسیه بود. مقام های که روسیه را بر اساس این لایه هویتی درک می کردند، باور داشتند که مهم ترین وظیفه سیاست خارجی روسیه تسهیل در امر پیوستن این کشور به باشگاه کشورهای دمکراتیک در غرب قاره وسیع اروپا با اقتصاد بازار است. آتلانتیک گراها معتقدند که روسیه فعالیت های خود را در جمهوری های به جامانده از شوروی سابق که خارجه نزدیک خوانده می شدند، کاهش دهد. بر اثر نبود هم خوانی با واقعیت تحولات جهانی که مهم ترین آن عدم وفاداری غرب به تعهداتی بود که در آستانه فروپاشی شوروی به مقامات کرملین داده بودند. آتلانتیک گراها به دوستانه تقسیم شدند ۱- طرفداران کوزیروف: آنان معتقد بودند که راهی برای روسیه به جز همکاری تمام و کمال با غرب متصور نیست. کوزیروف معتقد بود که هرگونه همکاری با کشورهای هابی که در نگاه آمریکا به عنوان « تک زی » شناخته شده اند، برای روسیه مضر است. ۲- سیاست مداران لیبرال: این دسته مدعی بودند که می توان علاوه بر داشتن یک تعامل مدنی با غرب قاره اروپا و آمریکا شمالی، با کشورهای مستقل مشترک المنافع نیز روابط عادی داشت (مقدم، ستوده، ۱۳۹۳: ۲۹).

تاثیرات غلبه آتلانتیک گرایی بر کرملین در دوره کوزیروف روسیه را به سوی همکاری با دیگر کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی سوق می داد از جمله در ملاقات ژوئن ۱۹۹۲ بین یتسین و جورج بوش، یتسین پیشنهاد بوش را برای کاهش سلاح های هسته ای پذیرفت. کوزیروف تاکید داشت که روسیه به گسترش همکاری با ایلات محتده و اروپا بر اساس ارزش های مشترک چشم دوخته است. در هم سویی با کوزیروف، یتسین در ۱۵ جولای ۱۹۹۲ اظهار داشت که روسیه سیاست دشمنی با آمریکا و اروپا را در دستور کار ندارد. اما در ادامه گفت که علاوه بر این، به سوی

شرق باز خواهد گشت و روابط نزدیکی با چین، ژاپن، کره جنوبی، ایران و ترکیه برقرار خواهد کرد. این اظهارات یلتسین تجملی معمایی است که روسیه در عرصه سیاست خارجی با آن رویه روست که متأثر از مناظره های هویتی و انتقاد دید گاه های مختلف دورنی است. اظهارات و مواضع کوزیروف نشان می داد که روسیه ضمن ترک نقش ابر قدرتی اتحاد جماهیر شوروی در پی احیای وضعیت روسیه بر اساس معیارها و استانداردهای دولت های پیشرفته غربی است (مقدم، ستوده، ۱۳۹۳: ۳۲).

اوراسیاگرایی

اوراسیا گرایان روسیه را در میان تمدن های اروپایی و آسیایی دارای هویتی مستقل و متمایز و همانند میان این دو قاره در نظر می گیرند. ریشه های اوراسیایی گرایی در قرن ۱۹ باز میگردد در آن زمان گروهی از روشنفکران روس این واقعیت را که هویت روسی رنگ غربی پیدا کرده است را بر نمی تافتند. پیتر چادایف در سال ۱۸۲۹ در نوشته های خود تاکید کرده است، ما به هیچ یک از خانواده های بزرگ نوع بشر تعلق نداریم، نه شرقی و نه غربی هستیم. اوراسیاگرایی بعداً به اوراسیایی گرایی جدید رشد کرد اوراسیاگرایان جدید به وجود بعضی از اختلاف نظر ها، بر استقلال ژئوپلیتیکی و فرهنگی روسیه تاکید می کنند و ان را همانند یک تمدن سرزمینی می دانند که با حوزه جغرافیایی اتحاد شوروی، آسیا و جهان اسلام پیوند های اساسی و مهمی دارد. بسیاری از اوراسیا گرایان جدید بر تهدید های کشورهای غربی بر هویت روسی تاکید می کنند و همانند هانتیتگتون در نظریه برخورد تمدن ها، استدلال می کنند که جهان درگیر جنگ هویتی و سلطه جویی میان واحد های فرهنگی بیگانه است و در این جهان، تهدید اصلی برای هویت و جایگاه روس ها از ناحیه آتلانتیک گرایی است. آنها تلخ کامی ها و تجربه های مکرر اشتغال و دخالت در امور روسیه را ناشی از سیاست های غرب می دانند. و تاکید می کنند که روسیه باید از سلطه غرب بر منطقه اوراسیا جلوگیری کند. اوراسیا گرایی در سطح میانی، قائل به همگرایی کشور های شوروی سابق در عین ایجاد الگو فراملی یعنی تشکیل دولت های مستقل است. نظریه اوراسیا گرایی در سطح سیاست داخلی نیز به مفهوم تعیین ساختار سیاسی جامعه با توجه به حقوق شهروندی بر اساس بخش های از الگوی لیبرال و ملی گرایی است (حاتمی، و همکاران: ۱۴).

تفسیر از اندیشه اوراسیاگرایی منعکس کننده الزامات روسیه است. به باور اوراسیا گرایان روسیه نیازمند روابط باثبات با شرق و غرب است، اما همچون دیدگاه مکیندر، منطقه اصلی برای مانور سیاست خارجی روسیه را اوراسیا می دانند و بقیه مناطق جهان را پیروامون تصور می نمایند. آن ها نگاه ویژه ای به منافع ملی روسیه دارند و بر این نظرند که منافع ملی روسیه توسط جغرافیا، تاریخ، فرهنگ و اخلاق روسی از پیش تعیین شده است. در جمع بندی نهایی، در دوره کوزیروف مساعدت های نهاد های غربی و به خصوص آمریکایی به روسیه نیز عمدتاً کم و دیر هنگام بود و لیبرال ها نتوانستند گذار روسیه به اقتصاد بازار و دموکراسی را با موفقیت به پیش ببرند، در نتیجه فرصت برای رشد اوراسیا گرایان مساعد و یا به قدرت رسیدن پریماکف ایده های اوراسیا گرایان بر سیاست خارجی کشور تاثیر گذارند شد. در نتیجه این فرایند روسیه جهت گیری هم گرایی و ادغام در اروپا را ترک نمود و به سیاست های نا معطف تر در برابر غرب روی آورد (سنایی، کرمی، ۱۳۹۲: ۱۲).

دید گاه روسیه گرایي اصیل

از اواخر دهه ۱۹۹۰ میلادی، ولادیمیر پوتین با تاکید بر اندیشه قدرت بزرگ به عنوان منتقد اصلی سیاست خارجی پریماکف که از منظر او جاه طلبانه، ایدئولوژیک، تقابل جویانه و ضد غربی بود ظاهر شد. پوتین تجلی ظهور یک هویت جدید در روسیه است. این هویت برخلاف آتلانتیک گرایی کوزیرف به مشارکت و ادغام در هژمونی غربی باور ندارد و از طرفی نیز در صدد توازن و یا تحلیل بردن هژمونی غرب نیست و روسیه را بر اساس هویتی اصیل تعریف می نماید که نه غربی و نه اوراسیایی است، بلکه هویتی اصیل دارد. به طور کلی از اوایل ریاست جمهوری پوتین روسیه استراتژی رهایی از تعهد به غرب و عدم مشارکت در نظم هژمونیک غربی را دنبال نموده است. تحولات داخلی و جارجی در تکوین هویت جدید روسیه موثر بوده است. به عبارتی تحولات بین المللی از جمله گسترش ناتو به شرق و تلاش نومحافظه کاران برای افزایش شکاف در قدرت ایالات متحده و روسیه، یک جانبه گرایی های ایالات متحده در زمینه پیمان کاهش سلاح های استراتژیک و جنگ علیه عراق موجب تقویت هویت جدید روسیه شده است. این هویت جدید در روسیه از حمایت عمیق و گسترده اجتماعی نیز برخوردار است. مؤلفه های این هویت شامل احیایی یک دولت اقتدارگرا در مسکو، حمایت اجتماعی از شهروندان، حفاظت از وضعیت قدرت بزرگ و تاکید بر حاکمیت مطلق مسکو بر تمامیت فدراسیون روسیه است. این هویت جدید نه توسعه طلبی کمونیسم شوروی و نه جهان گرایی لیبرالیسم را دارد و ضمن رد استاندارد های اروپایی غربی در تعریف و توصیف قدرت بزرگ به ایجاد یک روسیه بسیار نیرومند متعهد است. بر این اساس، روسیه جایگاه خویش را در خارج از نظم هژمونیک غربی تعریف می نماید ولی در صدد احیای یک توازن جهانی علیه غرب هم نیست، بلکه در صدد کاهش کنش متقابل با اروپای غربی و ایالات متحده است، به ویژه در زمینه های که فرسایش هویت بی همتای روسیه را در پی دارد. در دوران پوتین، غرب به طور متناقضی نقشی مهمی در بقای نظام سیاسی و جامعه روسیه ایفا کرده است. از یک طرف روسیه از نهاد های لیبرال و ابزار های تکنولوژی غربی برای نوسازی جامعه خویش در دنیایی مدرن که در آن زنده گی می کند استفاده نموده و از طرف دیگر سعی می نماید که هویت اصیل و یگانه خویش را حفظ و از ادغام در نظم لیبرال غربی که یک نظم هژمونیک است، خودداری نماید. در این راستا نخبگان حاکم بر روسیه از تبلیغات ضد غربی برای تثبیت جامعه حول محور قدرت شخصی استفاده و سعی می کنند که از این طریق جامعه روسیه را در برابر نفوذ غربی بسته و محصور نمایند. این رویکرد در گفتار پوتین زمانی نمود پیدا می کند که می گوید غرب شیهه ماست و سعی در به وجود آوردن یک بدیل از هویت روسیه برای لیبرال دموکراسی های اروپایی غربی دارد. از طرف دیگر روسیه گرایی اصیل بر خلاف آتلانتیک گرایی، اوراسیاگرایی و اسلاوگرایی فاقد گرایش ایدئولوژیکی است و بر عمل گرایی در رفتار روسیه تاکید می نماید. از سوی این دیدگاه توصیف اوراسیاگرایان از هویت ملی روسیه را نیز نادرست می خواند و این باور اوراسیاگرایی را روسیه هویتی پیوندی و تلفیقی از فرهنگ و تبار آسیایی و اروپایی است، نفی می کند. روسیه گرایی اصیل ایدئولوژی نژادی اسلاو گرایان را نیز به چالش گرفته و بیش از

تاکید بر ملیت اسلاو بر ارزش ابزاری آن اصرار می نماید. بدین گونه در سیر جستجوی روسیه برای پاسخ به پرسش بزرگ کیستی خویش و بر اثر اغتشاشات درونی دهه ۱۹۹۰ تجارت تعامل با غرب به ویژه گسترش فزاینده نفوذ غرب به پیرامون امنیتی روسیه در سایه گسترش ناتو و انقلاب های رنگین، هویتی نوین در روسیه نشو و نما یافته است که گرچه برخی از عناصر و مولفه های دیگر مناظره های هویتی را دارد، اما تفاوت های برجسته با آتلانتیک گرایی، اوراسیاگرایی و اسلاوگرایی دارد. این گونه دیدگاه هویتی به مثابه یک درک و تصور بی همتا از هویت روسیه تجلی یافته است (بهرامی، ۱۳۹۴: ۲۲).

روسیه گرایی اصیل بر سیاست خارجی روسیه در خصوص مسائل مختلف بین المللی تأثیر گذاشته است. در خصوص بحران سوریه، مسکو باشماری از ابتکار های ایالات متحده در این خصوص مخالفت و از بقای رژیم بشار اسد حمایت کرده است مسکو دیدگاه مشخص خود را که به طور فزاینده ای با غرب متفاوت است آشکار می کند و از ارائه راه حل های دیگر برای طیفی از مسائل بین المللی ترسی ندارد. در واقع جر و بحث سوریه بیانگر از زور و مسوولیت استفاده از زور است. این رقابت از پایه با رقابت جنگ سرد آمریکا و شوروی در خاور میانه متفاوت است که اساساً در باره ایدئولوژی تسلط بر منطقه بود. در پیوند با بحران اوکراین نیز، برای روسیه حضور ایالات متحده در خارج نزدیک به معنای انکار وضعیت قدرت بزرگ روسیه است. اما روسیه دست کم یک قدرت بزرگ جهانی است که می تواند قدرتش را در خارج نزدیک به نمایش بگذارد. حمله به اوستیای جنوبی در ۲۰۰۸ نشانه ای از یک قدرت بزرگ بود در واقع یورش روسیه به کریمه نیز پاسخی است که روسیه طی دو دهه گذشته از آن برای حفاظت از نفوذ در ایالت های خارج از حوزه داخلی روسیه و در راستای اثبات خود به عنوان یک قدرت استفاده کرده است. مناظره های گوناگون و کشمکش درونی بین اوراسیاگرایی، آتلانتیک گرایی، و اسلاوگرایی کم رنگ و یک هم گرایی سیاسی و تمرکز قدرت سیاسی متحول و در نتیجه روسیه سیاست خارجی منسجم تری را به نمایش گذاشته است.

تجزیه و تحلیل یافته ها

روند شناسی: کشور اوکراین با ۶۰۳۷۰۰ کیلومتر مربع مساحت به عنوان مرکز تولید نان اروپا شناخته می شود، در این کشور روس ها دومین گروه قومی محسوب می شوند که ۲۲ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند. اوکراین همواره، منطقه ای استراتژیک و مهم برای روسیه محسوب شده است. این کشور از لحاظ تاریخی ارتباط نزدیکی با روسیه داشته است. تمدن اسلاوی که روسی نامیده می شود در حدود کی یف و دیگر نقاط در امتداد ساحل میان دریای بالتیک و دریای سیاه گسترش پیدا کرده این نظر که روسیه، اوکراین و بلاروس از طریق به هم پیوستن طبیعی - تاریخی منشعب از یک دولت اسلاو بوده اند طرفداران زیادی در روسیه دارد. پس از دوره تزاری نیز اوکراین یکی از ۴ جمهوری اصلی تشکیل دهنده اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۲ بود، و پس از روسیه و فراغستان سومین کشور بزرگ شوروی سابق بود. از سال ۱۹۳۰ تا اواخر دهه ۸۰ میلادی دولت شوروی همانند سایر جمهوری های اتحاد جماهیر شوروی، اوکراینی ها را مجبور کرده بود در فعالیت های اقتصادی، آموزش، روز نامه ها و رادیو از زبان روسی استفاده کنند. به نحوی که امروز بسیاری از اوکراینی ها زبان روسی را بهتر از اوکراینی صحبت می کنند؛ اما از سال ۱۹۹۰ زبان رسمی اوکراین، زبان اوکراینی

شد (کرم زادی، خوانساری فرد: ۱۴۲).

اوکراین از جایگاه ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک ممتاز و منحصر به فردی در اروپای شرقی بر خوراد است، این کشور نه تنها می تواند سدی بزرگ در برابر برنامه های دراز مدت اتحادیه اروپا در زمینه گسترش به سمت شرق باشد بلکه این مسله ممکن است نقش و نفوذ روسیه را در مسائل اروپای شرقی پر رنگ تر کند. به لحاظ اقتصادی نیز این کشور محل ترانزیت ۸۰ درصد گاز طبیعی و ۷۵ درصد نفت خام وارداتی اتحادیه اروپا از روسیه است. ویژگی های از این دست، اوکراین را به کشوری ذاتاً بین المللی تبدیل کرده است. از همین رو، اوکراین را باید محل تلاقی منافع قدرت های بزرگ منطقه ای و فرامنطقه ای نظیر روسیه، اتحادیه اروپا و آمریکا نامید. در حقیقت همان گونه که از میان رفتن نفوذ روسیه در این کشور موجب کم رنگ شدن هویت اروپایی روسیه می شود. ولادمیر پوتین حوزه نفوذ سیاسی روسیه را گسترش داده و در معادلات بزرگ جهانی، ایلات متحده را به چالش کشیده است. و رسماً وارد یک کارزار واقعی با غرب شود. او می خواهد قدرت سنتی روسیه را دوباره زنده کند پیش از این توانایی اش را در سوریه و جاهای دیگر آزموده و این بار در همسایگی اش در اوکراین شاهد دخالت امپریالیستی غرب است. و این همان چیزی است که اگر بی تفاوت بنشیند شاید همه رویاهای او برای احیای روسیه مقتدر دوران شوروی پیشین را نقشی بر آب کند. به همین دلیل، پوتین این بار همه چیز را در قمار اوکراین گذاشته است (رستمی، زینلی بادی: ۱۳۳).

چرایی توجه روسیه به اوکراین

روسیه یکی از مهم ترین بازیگر امنیتی در اوکراین به شمار میرود، چون این کشور به لحاظ ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک از اهمیت غیر قابل انکاری برای روسیه برخوردار می باشد. دلایل متفاوتی برای توجه روسیه به اوکراین وجود دارد یکی از مهم ترین آن ها اشتراکات فرهنگی و هویتی این دو کشور است که نکته بسیار قابل توجهی می باشد. هویت روسی و هویت اوکراینی دو مجموعه فرهنگی را به هم متصل می کند. یکی دیگر از ابعاد اهمیت اوکراین برای روسیه را می توان شبه جزیره کریمه دانست که نزدیک ترین نقطه اوکراین به مرزهای غربی روسیه به شمار میرود، و بندر سواستوپل در این شبه جزیره میزبان یکی از چهار ناوگان دریایی روسیه می باشد. کریمه شبه جزیره ای استراتژیک در دریای سیاه است که در دوران خروشچف به اوکراین هدیه داده بود که بیش از ۵۰ درصد جمیت آن را روس تبار ها تشکیل می دهند. کریمه در سال ۱۹۹۱ میلادی و بعد از استقلال اوکراین از اتحاد جماهیر شوروی از اهمیتی ویژه برای روسیه برخوردار شد و مسکو این شبه جزیره را به عنوان یکی از مهم ترین پایگاه های دریایی جهان به حساب آورد. بدین لحاظ چرا روسیه تا این حد در ناآرامی های اوکراین مداخله می نماید و شبه جزیره کریمه را که بخشی از خاک اوکراین محسوب میشود به خود ملحق می نماید، باید در بحث اهمیت راه های دریایی جستجو کرد. با نگاه به تاریخ و وضع جغرافیایی روسیه می بینیم که این کشور بر پایه یک جبر جغرافیای و ژئوپلیتیک، چاره ای جز دسترسی تضمین شده به آب های دریای سیاه به عنوان دروازه ورود به مدیترانه و پیگیری اهداف منطقه ای و فرامنطقه ای خود نداشته و این دسترسی به عنوان یکی

از بزرگترین دغدغه های این کشور مطرح بوده است. در این زمینه، بسیاری از کنش های سیاسی رهبران این کشور در دوره تزاری تا به دوره روسیه فدراتیو به طور عمده زیر تاثیر بایسته های ژئوپلیتیک روسیه برای دسترسی به آب های آزاد بوده است، براین اساس یکی از مهم ترین دلایل اهمیت اوکراین برای روسیه از حیث ژئوپلیتیک، تسلط بر این کشور با هدف تضمین دسترسی به دریای آزاد است (ترابی، کیانی، ۱۳۹۳).

در نهایت یکی دیگر از ابعادی که اوکراین را برای روسیه پر اهمیت می نمایند، وابستگی و یکپارچگی اقتصادی بین این دو کشور است. به طور مثال شرکت های صنعتی اوکراین شرقی هنوز هم برخی از محصولات حیاتی، از جمله ماشین آلات، لوله و ماشین های راه آهن را به روسیه عرضه می نمایند. روسیه بزرگ ترین سرمایه گذار خارجی و شریک تجاری اوکراین است در این جا باید به این نکته اشاره نمایم که روسیه به دنبال ایجاد هم گرایی منطقه ای و رسیدن به قدرت مسلط در اوراسیای مرکزی است چرا که این اتفاق تضمین می کنند روسیه در نظام بین المللی چند قطبی قدرت بزرگ باشد، پوتین در مقاله ای که در روز نامه ایزوستیا به چاپ رسیده بود در رابطه با طرح اتحادیه اوراسیای چنین می نویسد: هدف ما از تشکیل اتحادیه اوراسیای احیای اتحاد جماهیر شوروی نیست همگرایی بر مبنای جدید ارزشی، سیاسی اقتصادی از لازمه های زمان و سیاست بین الملل است. پیشنهاد ما یک اتحادیه مقتدر فراملیتی است که توانایی آن را دارد که به یکی از قطب های جهان کنونی تبدیل شده و نقش ارتباطی موثری بین اروپا و منطقه آسیا و اقیانوسیه که به سرعت در حال توسعه است را بازی کند. بنابراین، فشار برای عضویت کامل اوکراین یا حداقل وادار کردن این کشور به عضویت وابسته اتحادیه اوراسیای پیشنهادی پوتین با اتکاء به قدرت بازار چهل و پنج میلیونی، شالوده صنعتی و ثروت های منابع طبیعی آن این دستاورد را خواهد داشت که تمامی این توانایی های اوکراین را به اجزای مهم یک فضای واحد اقتصادی اوراسیایی به رهبری مسکو، مبدل سازد (ترابی، کیانی، ۱۳۹۳: ۲۵).

سیاست خارجی روسیه در قبال بحران اوکراین

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، فدراسیون روسیه به عنوان مهم ترین میراث دار آن با چالش های فراوانی مواجه بود بنابراین می توان گفت سیاست خارجی روسیه از ۱۹۹۱ تاکنون متأثر از شرایط داخلی، مشکلات شدید اقتصادی و ازدست دادن جایگاه ابرقدرتی در عرصه نظام بین الملل، دچار تحولات و تغییرات گسترده ای شده است. در دهه ۹۰ میلادی که بوریس یلتستین ریاست جمهوری روسیه را به عهده داشت. سیاست خارجی روسیه ماهیت غرب گرایانه به خود گرفت. با روی کار آمدن پریماکف به عنوان وزیر خارجه در سال ۱۹۹۶ جهت گیری روسیه کاملاً تغییر کرده و به سمت شرق معطوف شد وی نظریه توازن قوا را به عنوان راهبردی جدید سیاست خارجی روسیه مطرح کرد که ضمن تاکید بر هویت متفاوت فرهنگی و ژئوپلیتیک، روسیه راهبرد سیاست خارجی این کشور را نه بر اساس آرمان تبدیل شدن به جزئی از دینای غرب بلکه بر اصل تبدیل آن به یک قطب قدرت مستقل از نظام چند قطبی تعریف می نمود. با روی کار آمدن پوتین، وی با گفتمان جدید خود تحت عنوان «قدرت بزرگ هنجارمند» سکان این کشور را در دست بیگرد. پوتین سه اصل نوسازی اقتصادی، دستیابی به جایگاه بایسته در فرایند های رقابت جهانی، و اعاده جایگاه روسیه در عرصه

بین الملل به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی را مبنای سیاست خارجی خود قرار داد. پوتین به تجربیات سیاست خارجی شوروی و روسیه دروه یلتستین بر این باور بود که این کشور با اتخاذ سیاستی واقع بینانه می تواند با هزینه کمتر جایگاه از دست رفته خود را در عرصه جهانی را باز یابد. در سال های پایانی دروه اول ریاست جمهوری پوتین موضوعاتی در عرصه روابط بین الملل به ظهور رسید که سیاست خارجی روسیه را تحت الشعاع قرار داد و ماهیت مقاومت غیر مستقیم، پوتین را به تدریج به مقاومت مستقیم در برابر غرب مبدل نمود این موضوعات عبارت بودند از ادعای گرجستان برای عضویت در ناتو، انقلاب رنگی در اوکراین، سپر دفاع موشکی لهستان و چک که همه این موارد از اهمیت جدی برای روسیه برخوردار بودند.

آنچه در بررسی سیاست خارجی روسیه حائز اهمیت فراوان بوده در تمام دوره های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ردپای آن در جهت گیری و تنظیم سیاست خارجی فدارسیون روسیه، دیده می شود. پیشینه تاریخی و اهمیت ژئوپلیتیک است. واقعیات جغرافیایی در طول تاریخ روسیه به شدد الهام بخش رفتار های رهبران این سرزمین بوده اند. از نظر تصمیم گیرندگان از پترکبیر تا ولادمیر پوتین ملاحظات جغرافیایی نقطه آغازین برای شروع فهم و درک موضوع و یا پدیده ای بوده است، این شاید تا حدودی زیادی روشن گر این نکته باشد که چرا روس ها بر خلاف آمریکایی ها دغدغه کمتری برای اشاعه نهاد ها، ارزش ها و ساختار ها و توجه فراوانی به مقوله ژئوپلیتیک می کنند. تاثیر گذاری سیاست خارجی روسیه بر جهت گیری در بحران اوکراین نقش پیشینه تاریخی در شکل دادن به هویت روس است، صاحبان این اندیشه که در چارچوب مباحث ملی گرایمی و با برنامه ملی گرایمی قومی توسعه یافته اند، بر احیای تناسب جغرافیایی بین دولت و ملت و ایجاد دولت جدید در منطقه سکونت روس ها و سایر اقوام اسلاو شرقی اصرار دارند که این امر به معنی تجدید اتحاد روسیه، بلاروس، بخشی از اوکراین و قزاقستان شمالی است. در سخنرانی ولادمیر پوتین رییس جمهوری روسیه در سال ۲۰۱۴ روز برگزاری همه پرسی کریمه انجام شد نقش ارزش ها و اعتقادات در جهت گیری سیاست خارجی وی دیده می شود.

روابط خارجی روسیه و اوکراین از ۲۰۰۰ الی ۲۰۲۰

پوتین بر اساس رویکرد عمل گرایانه خود با قبول جایگاه، ظرفیت و توانمندی های روسیه در نظام بین الملل به بازتعریف هویت این کشور در عرصه خارجی پرداخت و تلاش کرد، فرایند ارتقای جایگاه این کشور در ترتیبات بین المللی را طی روند تدریجی با رویکردی محیطی و ضمن سازگاری با قواعد و هنجار های سه متغیر عمده سیستمی، ساختار نظام بین الملل، تعهدات بین المللی و جایگاه ساختاری محقق سازد. وی در دوره ریاست جمهوری اول خود تغییرات قابل ملاحظه ای را در رویکرد روسیه نسبت به دنیایی خارجی ایجاد کرد و از اصول ایدئولوژیک دوره اتحاد جماهیر شوروی و به شدت از آینده لیست دهه ۱۹۹۰ فاصله گرفت. پوتین با درکی از واقع بینانه از ناکارآمدی های سیاست خارجی یلتستین تلاش کرد. حداکثر اجماع را در محیط داخلی و بیشترین سازگاری را در محیط خارجی به دست آورد و از این طریق احتمال تحقق اهداف سیاست خارجی را افزایش دهد. پوتین از اواخر دهه ۹۰ میلادی

با تاکید بر اندیشه قدرت بزرگ مدرن هنجارمند به عنوان معتقد اصلی سیاست خارجی پریماکف که از منظر او جاه طلبانه، ایدئولوژیک، تقابل جویانه و ضد غربی بود، ظاهر شد. وی ضمن توجه جدی به ضرورت سازگاری در عرصه خارجی، سه اصل نوسازی اقتصادی، دستیابی، به جایگاهی شایسته در فرایند رقابت جهانی و بازگشت جایگاه روسیه در عرصه بین الملل به عنوان یک قدرت بزرگ را مبنایی سیاست خارجی خود قرار داد. پوتین با اتخاذ رویکرد عمل گرایانه که در عین توجه به ضرورت ها، بر قابلیت های روسیه نیز تاکید دشت به عملیاتی کردن این اهداف همت گماشت.

روسیه در ابتدایی ریاست جمهوری پوتین خود را با انتخابی ناخوشایند در میان پذیرش اصول تحمیلی غرب مواجه دید. در رویکرد او مجالی برای کاربست فرا روایت ها وجود نداشت، و به جای توسل به اصول موهوم ایدئولوژیک به تفسیر و بازیابی واقعیت ها مبادرت و روسیه را وارد جامعه بین الملل کشور های هنجارمند کرد. از این رو، وی پیشبرد منافع اقتصادی را متسلزم سازگاری با نظام بین الملل می دانست. در دوره پوتین، رویکرد روسیه به دنیایی خارج هر چه بیشتر به واقع گرایی نزدیک است. بر اساس فرهنگ سیاست خارجی روسیه، نظام بین الملل از ماهیتی آنارشیک برخوردار است نظامی که در آن قدرت و منفعت دولت ها اهمیتی بیش از هنجار ها و نهاد ها دارند. طی چند سال اخیر روسیه خود را بسیار قدرتمندتر از گذشته یافته است. این کشور، اساساً رویکرد واقع گرایانه به سیاست خارجی و نظام بین الملل دارد. از همین رو روسیه کنونی نگرش واقع گرایانه تری از منفعت و قدرت روسی در نظام بین الملل دارد. از نظر بوبولو، نیز ورود این افراد به ساختار تصمیم گیری سیاست خارجی روسیه موجب شده است دولت این کشور نسبت به موضوعات مهم بین المللی، نگرش امنیتی عمیق تری داشته باشد. از نظر اهداف، سیاست خارجی پوتین تداوم همان سیاست سنتی روسیه در نظام بین الملل یعنی تثبیت قدرت ملی در محیط ژئوپلیتیک و دستیابی به نفوذ جهانی در مقام یک قدرت بزرگ است. اگر تا پیش از جنگ سرد، فرهنگ نظامی و پس از آن فرهنگ سیاسی اصلی ترین نقش را در سیاست خارجی روس ها ایفا می کردند، با آغاز دوره ریاست جمهوری پوتین، این فرهنگ اقتصادی است که با نشتن در جایگاه فرهنگ نظامی عهده دار این نقش شده است.

سیاست خارجی دولت پوتین در ماه های اول ریاست جمهوری خود، دنباله رو سیاست های یوگتی پریماکف بود که برخلاف سال های اول پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چندان همگرایی با سیاست های ایالات متحده آمریکا نداشت. پریماکف طرفدار همکاری و رابطه با کشور های چون چین، هند و ایران و دیگر کشور ها برای موزانه قدرت با هژمونی آمریکا بود. اما در اوایل سال ۲۰۰۱ حتی قبل از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ پوتین خطی مشی سیاسی خود را عوض کرد و به سوی همکاری با کشور های غرب گرایش پیدا کرد. البته این رویکرد واقع گرایانه مسکو بیشتر بر پایه بی اعتمادی به چین بود. همگرایی روسیه با آمریکا در این دوره به نحوی بود که از سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ مسکو برای توسعه ناتو در آسیای مرکزی برای عملیات نظامی علیه افغانستان با آمریکا همکاری می کرد و این همگرایی در تداوم همکاری در پیمان ضد موشک بالستیک قرار داد استارت یا کاهش سلاح های راهبردی، قرار داد نسل جدید تسلیحات هسته ای، حضور نظامیان آمریکا در گرجستان و عراق نیز ادامه داشت و در

نتیجه موجب کاهش بدگمانی دو جانبه میان ایلات متحده و روسیه شده بود. اما امریکا با لغو یک جانبه پیمان ضد موشک بالستیک و دخالت در نتیجه انتخابات ریاست جمهوری اوکراین بر سیاست خارجی روسیه بزرگترین مانع در مسیر احیای قدرت بزرگ روسیه، روند های آمریکاستیزانه به ویژه در دور دوم ریاست جمهوری به اوج رسید. و پس از تجربه ناموفق همگرایی با امریکا در قالب عمل گرایی در برابر این کشور محافظه کار، رویکرد تهاجمی پی گرفته است (پيله رود، اکبری، ۱۳۹۱).

پوتین برای تحقق اهداف خود بر تعامل با غرب و ترتیبات نوین جهانی تاکید نمود و در عین با تعهد به خصوصیات ویژه روسیه، تلاش کرد برای دستیابی به شناخت بهتر از مسائل جهانی و یافتن ساز و کاری برای جستجو مشترک راه حل به درکی همسو با غرب دست یابد. نمود این تفکر را می توان در نوع رابطه روسیه با امریکا در دوره اول وی که پیچیده و مبتنی بر درک واقع بینانه برتری آن بود مورد ارزیابی قرار داد. روسیه در این دوره تلاش کرد از تقابل بی حاصل با امریکا در خصوص آنچه این کشور منافع حیاتی خود می داند اجتناب کند.

به طور کل می توان گفت پوتین در دوره اول ریاست جمهوری خود با توجه به عرصه محدود امکانات روسیه در محیط خارجی، راهبردی را بر اساس رویکردی عمل گرایی محافظه کار که مبتنی بر پذیرش وضع موجود، عدم تقابل بی حاصل، مسامحه، مسالحه در همان حال فرصت طلبی راهبردی از کوچکترین مجال ها برای کسب بیشترین منافع بود در دستور کار خود قرار داد. هرچند فرض یک دست بودن سیاست خارجی پوتین خالی از اشکال نیست و هم سو با برخی تحلیلگران می توان این سیاست را جنبه های متفاوت به دوره های مختلف تقسیم کرد و نیز هر چند در برخی مقاطع راهبرد خارجی پوتین تحت تاثیر برخی مسائل امنیتی از اصول عمل گرایانه خود منحرف شد، اما مروی کلی رفتار سیاست خارجی روسیه در دوره وی گواه التزام عملی او به رویکرد عمل گرایی است. تلاش روسیه در دوره پوتین به ویژه سال های پایانی آن برای مکان یابی بهتر و بالاتر در ترتیبات نظام بین الملل ترجمانی از نوع برداشت نخبگان این کشور از چگونگی ساختار نظام بین الملل پس از جنگ سرد و آرمان تبدیل روسیه به قدرتی بزرگ بود.

بسیاری بر این باور می باشد که سیاست خارجی روسیه تا حدود زیادی تحت تاثیر مولفه های داخلی این کشور قرار دارد. همان طور که بدون تغییر معنی دار در عملکرد نخبگان حاکم امکان تغییر شگرف در روسیه وجود ندارد بدون تغییر در ساختار های سیاسی داخلی در روسیه امکان تغییر در سیاست خارجی این کشور وجود نخواهد داشت. ویژه گی اصلی سیاست خارجی در روسیه امروز برقراری تعادل بین دو نگاه دولت محوری سنتی و تقویت جایگاه روسیه در روند تحولات جهانی است. بازگشت پوتین به قدرت بعد از چهار سال ریاست جمهوری مدویدف تا حدودی شبیه ورود او به صحنه قدرت بعد از دوران ریاست جمهوری بوریس یتسین در ۱۹۹۹ است که به طور اساسی گرایش به غرب افزایش یافت. در آن زمان هم پوتین با هدف و شعار تثبیت قدرت و اقتدار دولت روسی در صحنه معادلات منطقه ای و جهانی وارد شد. این امر نشان می دهد که نگاه سنتی در جامعه روسی که مبتنی بر دولت محوری سنتی است، همواره جایگاه خاص خود را دارد و یک جنبه اساسی سیاست در روسیه

را تشکیل می دهد. از سوی دیگر، نوع نگاه به تحولات جهانی و نزدیک شدن به غرب و اساساً بروز و ظهور روسیه در چارچوب تقویت روابط با غرب هم جنبه دیگر سیاست روسیه را شکل داده است (اکبری، ۱۳۹۱):

اهمیت جهانی اوکراین برای روسیه

بی تردید اوکراین مهم ترین کشور اروپای شرقی است که هم برای غرب و هم برای روسیه حائز اهمیت فراوان است. این کشور بر لبه رقابت های ژئوپلیتیک روسیه و غرب قرار گرفته است و مرز اتحادیه اروپا با روسیه محسوب می شود. این ویژه گی، اوکراین را به گلوگاه رقابت روسیه و غرب تبدیل نموده است. بحران اوکراین را می توان نماد رویارویی دو گزینه راهبردی دانست. گزینه اول معطوف به کاربرد قدرت نرم از سوی آمریکا برای محدودسازی تحرک ژئوپلیتیک، اقتصادی، و امنیتی روسیه است. حوادث کنونی اوکراین به شکلی در ادامه رقابت غرب به رهبری آمریکا و روسیه قرار دارد که طی بیش از شش دهه گذشته به اشکال مختلف در سرتاسر جهان به خصوص در اروپای شرقی در جریان بوده است. آمریکا در صحنه بین المللی به دنبال نهادینه ساختن نظم مورد نظر خود در چارچوب مجموعه ای از رویه و نهاد های بین المللی لیبرال محور است لذا اتخاذ سیاست های مانند، تقابل با روسیه از طریق گسترش ناتو به شرق، استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی و تلاش برای نفوذ هر چه بیشتر در آسیای مرکزی را برای کاهش قدرت روسیه در جهت منافع خود برآورد می کند. در مقابل روسیه با توجه به ارزش های داخلی و ساختار های سیاسی و اقتصادی خود، مخالف گسترش چنین نظامی است و تلاش های غرب در اوکراین را تهدید کننده و ابزاری برای به حاشیه بردن خود تلقی نمود و در واکنش به این حساسیت، اقدام به تسخیر کریمه می نماید، شبیه جزیره ای که ممکن بود، در صورت چرخش اوکراین به سوی نظامی جدید خود که سال ۲۰۱۵ آن را تدوین نموده است حضور و نقش ناتو در اوکراین را دیگر تهدیدی بالقوه برای امنیت روسیه نمی داند بلکه آن تهدیدی بالفعل معرفی نموده و چاره ای جز واکنش نسبت به آن را برای خود متصور نیست (ترابی، کیانی، ۱۳۹۳: ۲۳). یکی از بازیگران بین المللی بحران اوکراین، اتحادیه اروپا است تلاش اروپا بر این است که در قالب ساز کار های اقتصادی اوکراین را از مدار روسیه دور نموده و در اتحادیه اروپا ادغام نماید در حالی که روسیه در تلاش است تا با عضویت کامل اوکراین در اتحادیه اوراسیایی، مانع از نزدیک شدن این کشور به اتحادیه اروپا شود. نکاتی که از نظر گذشت حاکی از این واقعیت است موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک، و ژئواستراتژیک اوکراین به گونه است که روسیه و مجموعه غرب به رهبری آمریکا هر یک به دنبال افزایش نفوذ خود و کاهش نفوذ جبهه مقابل در این کشور می باشد. پس روسیه بر اساس نظریه ریلیسم تهاجمی که دولت ها باید به دنبال افزایش قدرت خود در عرصه جهانی باشد و روسیه در مقابل غرب و اتحادیه اروپا و آمریکا از عضویت اوکراین در پیمان نظامی ناتو جلوگیری کرد و نشان دادن قدرت خود را در عرصه جهانی از سیاست تهاجمی در قبال اوکراین استفاده کند.

نتیجه گیری

در نتیجه بررسی سیاست خارجی روسیه را در قبال اوکراین از منظر ریلیسم تهاجمی تبیین کنیم. مفروض ما در این تحقیق بر این است که نظام بین الملل کنونی، نظامی

یک چند قطبی است که ایلات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ در سطح جهان محسوب میشود، و قدرت های تجدید نظر طلب مثل روسیه، چین، هند که قدرت های بزرگ جهانی هستند به دنبال تغییر وضع موجود است. روسیه یکی از قدرت های بزرگ جهانی که میخواهند قدرت خود را در عرصه بین الملل به خصوص در مقابل غرب و اروپا و آمریکا افزایش دهند. روش سیاست قدرت بزرگ هنجارمند را در پیش گرفته است. بر اساس نظریه ریالیسم تهاجمی ساختار نظام بین الملل انارشیک است و این باعث میشود دولت ها به دنبال کسب امتیاز بیشتر و افزایش قدرت و بقای خود باشند. روسیه که از جایگاه تنزل یافته خود از یک ابر قدرت به قدرت بزرگ راضی نیست، بازگشت مجدد به عنوان ابر قدرت از هدف استراتژیک بلند مدت خود قرار داده است ولی از آنجای که این هدف در کوتاه مدت قابل اجرا نیست بنابراین به دنبال حفظ ساختار فعلی و تلاش برای عدم تنزل از جایگاه خود به عنوان یک قدرت بزرگ را در سیاست خارجی اش دنبال می کند.

تلاش اوکراین برای الحاق به ناتو و ادغام این کشور به اتحادیه اروپا، واکنش های بسیاری منفی را از رهبران روسیه به وجود آورد. الزامات ژئوپلیتیک که به دلیل حاکمیت منطق ارضی قدرت در میان تصمیم گیرندگان روسی از اهمیت فراوانی برخوردار است و از سوی دیگر گره های تاریخی و فرهنگی میان مسکو و کی یف حساسیت شدید روسیه نسبت به تلاش آمریکا و اتحادیه اروپا در مورد اوکراین را گریزناپذیر می سازد. تلاش آمریکا برای گسترش ناتو به اوکراین و سیاست های بروکسل برای بسط یکپارچگی اقتصادی اروپا با عضویت اوکراین، به عنوان تهدیدی برای منافع ملی روسیه و خطری جدی در آینده برای تنزل قدرت روسیه در عرصه بین الملل تعریف میشود. بنابراین روسیه به خاطر پیش گیری از تهدید که قرار بود در آینده دامن گیر کشورش شود مبنای سیاست خارجی خود را در مقابل اوکراین تهاجمی قرار داد.

در این تحقیق دریافتیم که از دید جان مرشایمر دولت ها در جهانی زنده گی می کند که سرشار از تهدیدات است و واحد های اند که تمایل دارند قدرت خود را به اکثر برسانند تا بتوانند به بقای خود ادامه دهند. هدف اصلی هر دولتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی به حد اکثر برساند دلایل که دولت ها را و میدارد به افزایش قدرت رو بیاورد، ساختار انارشیک نظام بین الملل، توانمندی های تهاجمی که همه دولت ها از آن بر خوردارند؛ و عدم اطمینان در مورد نیات و مقاصد دشمن، روسیه که از نیات اوکراین در آینده نمی دانست که این کشور بعد از الحاق شدن به ناتو و اتحادیه اروپا چه اهداف در مقابل روسیه خواهد داشت پس یکی عوامل که روسیه علیه اوکراین سیاست تهاجمی را در پیش گرفت. احساس تهدید از طرف غرب به خصوص اتحایه اروپا و ایلات متحده آمریکا نمود سیاست تهاجمی را در قبال اوکراین در پیش گرفت.

روسیه طی دو دهه اخیر با ایجاد انسجام فکری و فرهنگی در سطح داخل و توجه به فرصت ها، تهدید ها و محدودیت های سطح ساختار نظام بین الملل، الگوی سیاست خارجی خود را در جهت احیای اعتبار و منزلت جهانی خود در پیش گرفته است که در این راستا سیاست خارجی فعال و پویایی را به نمایش گذاشته است. سیاست خارجی روسیه پس از سال ۲۰۰۰ به مرور وارد روند پویا و نسبتاً تهاجمی شده است و دستور کار آن، احیای اعتبار و نفوذ منطقه ای و تأثیر گذاری بین المللی روسیه، به عنوان کشوری قدرتمند، هنجارمند و مسؤول بوده است. هدف پوتین این بود که هنجارمندی روسیه را نسبت به جهانیان نشان دهد او در آغاز تلاش کرد راهبرد مقاومت مثبت را که ریشه در عمل گرایی محافظه کارانه وی دشت در دستور کار خود قرار دهد، اما در دوره دوم ریست جمهوری اش هنگامی که از یک سو،

وضعیت اقتصادی این کشور سامان می پذیرد و به عضویت هشت کشور قدرت مند جهان و سازمان تجارت جهانی در می آید از سوی دیگر متوجه محدودیت های سیاست تهاجمی آمریکا و شکست پذیری این کشور در عراق و افغانستان می گردد، سیاست تدافعی خود را در قبال غرب به خصوص اوکراین کنار نهاده و به سیاست تهاجمی گرایش پیدا می کند. این اتقابل رفته رفته عرصه های مختلفی را در بر می گیرد.

- آقایی، علی رضا رستم (۱۳۹۹). مبارزه برای اطمینان بررسی سیاست خارجی روسیه ۲۰۱۴-۲۰۲۰. مقاله پژوهشی و علمی.
- ترابی، قاسم، فریبا، کیانی، (۱۳۹۳). تبیین سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین از منظر واقع گرایی ساختار و تدافعی.
- سیمبر، رضا، (۱۳۹۴). سیاست خارجی هند. نشر، رشت دانشگاه گیلان. ص-۷-۱۲.
- میرشایمر، جان (۱۳۹۰). تراژدی سیاست قدرت های بزرگ. مترجم، چگنی زاده، غلامعلی، انتشارات، وزارت امور خارجه، تهران، چاپ سوم ص ۳۶-۴۵.
- پيله ورد، علیرضا نمودی، اکبری، محمد (۱۳۹۱). پوتین تغییر یا تداوم سیاست خارجی روسیه در دوره جدید. فصلنامه آسیایی مرکزی و قفقاز، شماره ۷۷، ص ۵۷-۶۷.
- ثانی آبادی، و همکاران (۱۳۹۷). بررسی سیاست خارجی روسیه بر اساس نظریه سیاست قدرت های بزرگ. مطالعات اوراسیای مرکزی، دوره ۱۲، شماره ۱، ص، ۵۷-۷۳.
- حاتمی، تورج، و همکاران (۱۳۹۹). الگوی رفتاری سیاست خارجی روسیه پس از ۲۰۰۰ و چشم انداز آینده آن. فصلنامه مطالعات سیاسی سال سیزدهم، شماره ۵۰، ص، ۵-۱۵.
- دولت‌شاهی، (۱۳۹۳). سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین از تعامل تا تقابل. فصلنامه علمی- تحقیقی موسسه تحصیلات عالی خصوصی غالب، ۸۳-۹۶.
- دولت‌شاهی، دکتر محمد عارف فصیحی (۱۳۹۳). سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین از تعامل تا تقابل باغرب. فصلنامه علمی تحقیقی موسسه تحصیلات عالی خصوصی غالب سال سوم، شماره ۱ص ۸۱-۹۵.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۳). سیاست خارجی روسیه در قبال اوکراین. فصلنامه روابط خارجی سال ششم، شماره اول، ص ۸۵-۱۰۰.
- رستمی، محسن، زینلی بادی، محسن رستمی (۱۴۰۰). بررسی اهمیت استراتژیک اوکراین برای اروپا و ناتو. فصلنامه دانش نامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۴، صفحه، ۱۲۵-۱۴۴.
- شیخ الاسلامی، شیراند (۱۳۹۶). تاثیر تحولات ژئوپلیتیک اوکراین بر امنیت روسیه از منظر ژئوپلیتیک انتقادی. فصلنامه آسیای مرکز قفقاز، شماره ۹۹، صفحه ۹۹الی ۱۱۸.
- قوام، دکتر سید عبدالعلی (۱۴۰۰). اصول سیاست جارگی و سیاست بین الملل. سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها سمت، تهران، سمت، چاپ بیست و چهارم.
- کرم زادی، خوانساری فرد، (۱۳۹۳). بررسی روابط اوکراین و روسیه(ریشه یابی زمینه های بحران ۲۰۱۴). فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز شماره ۸۶، ۱۴۰-۱۴۶.
- کولایی، دکتر الهه، عابدی، عفیغه (۱۳۹۷). مولفه های ژئوپلیتیکی سیاست خارجی روسیه. فصلنامه ژئوپلیتیک سال چهاردهم، شماره اول، ص ۱-۲۵.
- گریفتیس، مارتین(۱۳۹۶). نظریه های روابط بین الملل برای سده بیست و یکم. مترجم، علیرضا طیب، تهران، نشر، نی، چاپ چهارم، ص، ۶۰-۶۲.
- مجیدی، محمد رضا (۱۳۹۵). مدیریت بحران فدراسیون روسیه در مسئله اوکراین. مطالعات اوراسیای مرکزی، دروه ۱۰، ص ۲۸۰-۲۸۲.
- مدرس، محمد ولی، طاهری، بهرام (۱۴۰۲). راهبردی های روسیه و اتحادیه اروپا و ثبات انرژی اوکراین. فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی، قفقاز، سال بیست و نهم، شماره ۱۲۲، ص،

مقدم، ستوده، (۱۳۹۳). مناظره های هویتی و تحول سیاست خارجی روسیه. پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل، سال دوم، شماره دوم، ص ۲۳-۴۳.

یزدان فام، محمود (۱۳۸۷). مقدمه بر تحلیل سیاست خارجی. فصلنامه مطالعات راهبردی سال یازدهم، شماره دوم، ص ۲۴۹-۲۵۳.